

آواز پر جبرئیل
شیخ شہاب الدین سروردی

پہ کوشش
حسین مفسد



انتشارات مولیٰ

آواز پر جبرئیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیس بی نہایت حضرت قیومیت را سزاوار است لاغیر؛ [و]
تسیح بی قصا را جناب کبریا را شایسته است بی شرکت. سپاس
باد قدوسی زا کہ اوئی هر کہ او را [او تواند] خواند، حاصل

[اوئی] از اوست و بود هرچه شاید که بود، از بود او بود.^۲ و درود و آفرین بر [روان] خواجه باد که پرتوی (نور) طهارت او بر خافقین بتافت و شعاع شرع او را لمعان بمشارق و مغارب برسید؛ و بر اصحاب و انصار او.

درین یک دو روز از کسانی که رمد (تعصب) نقص [لازم] بصر (و بصیرت) ایشان شده است، یکی از برای کبر منصب سادات^۳ و ائمه طریقت از سر قصور در مشایخ سواف بیهدۀ می‌گفت و در اثناء آن از بهر تقریر تشدید انکاری^۴ را بر مصطلحات متأخران استهزاء میکرد تا تمادی او [در آن] بجایی رسید که حکایت [را] ایراد کرد از خواجه [ابو] علی فارمدی رحمة الله علیه، که او را پرسیدند (که چونست) که کبودپوشان بعضی اصوات را آواز پر جبرئیل می‌خوانند؟ [او] گفت، بدانکه بیشتر چیزها که حواس تو مشاهده آن می‌کند، [همه از] آواز پر جبرئیل است؛ و سائل را گفت، از جمله آواز [های] پر جبرئیل [یکی] توئی. [این] منکر مدعی، تعصب^۵ بی‌فایده می‌کرد که چه معنی این کلمه را^۶ فرض توان کرد، الا هذیانات^۷ مزخرف؟ چون تجاسر او بدینجا^۸ رسید؛ [راستی را] من نیز از سر

حدت، زجر او را متشمر گشتم^۹ و دامن^{۱۰} مبالات با دوش انداختم و آستین تحمّل [را] باز نوردیدم و بر سر زانوی فطنت [به] نشستم و او را طریق شتم کردن و عامی خواندن درآمد^{۱۱} و گفتم اینک من در شرح آواز پر جبرئیل بعزومی درست و رایی صائب شروع کردم. تو اگر مردی و هنر مردان داری؛ فهم کن. و این جزو^{۱۲} را آواز پر جبرئیل نام کردم^{۱۳}.

[مبدء التحلیث.]

در روزگاری که من از حجره [زنان نفوذ برون کردم و از بعضی قید و حجر] اطفال خلاص یافتم؛ یک شبی که غسق شبه [شکل] در قعر^{۱۴} فلک مینا رنگ مستدیر^{۱۵} گشته بود و ظلمتی که دست برادر عدمست، در اطراف عالم سفلی متبدّد شده [بود] بعد ما که از هجوم خواب قیوظی^{۱۶} حاصل شد^{۱۷}؛ [از سر ضجرت] شمعی در دست داشتم، قصد مردان سرای ما [در] کردم و آنشب تا مطلع فجر در آنجا طواف می‌کردم^{۱۸}. بعد از آن [هوس] دخول خانقاه^{۱۹} پدرم سانح گشت (و) خانقاه را دو در بود: یکی در شهر و یکی در صحرا [و بستان] برفتم و این در که^{۲۰} در شهر بود

۹. شدم ۱۰. دامن ۱۱. و از طریق شتم او را کودن و عامی خواندم ۱۲. حروف ۱۳. نهادم ۱۴. مقعر ۱۵. مستطیر ۱۶. قنوطی ۱۷. گشت ۱۸. طوافی کردم ۱۹. خانگاه ۲۰. و دری که

۲. و بود هرچه در شاید بودست از بود که نشاید نبود اوست ۳. یکی از رایی می نمود بر منصب سادات. ۴. از بهر تشدید نکیر را بر مصطلحات ۵. این منکر متعسف مرا ابای ۶. درین کلمه ۷. هذیان ۸. بدانجا